

بررسی انحصار طریقت و اقرب الطرق بودن در سلسله نعمت‌اللهیه گنابادی

رسول مزرئی*

چکیده

یکی از سلسله‌های مشهور تصوف در جهان، به‌ویژه ایران، سلسله نعمت‌اللهیه گنابادی است. نگارنده در این پژوهش به دنبال بررسی شواهد و ادله انحصار طریقت یا اقرب الطرق بودن این سلسله است. مقصود از انحصار طریقت این است که قرار گرفتن در صراط مستقیم فقط در اطاعت و پیروی از اقطاب این سلسله و مراد از اقرب الطرق بودن این است که نزدیک‌ترین راه رسیدن به مقصود پیروی از دستورات سلوکی این طریقت است. این تحقیق از نوع تحقیقات توصیفی تحلیلی و تاریخی است. روش به کاررفته در این نوشتار، اسنادی و روش جمع‌آوری داده‌ها کتابخانه‌ای بوده و داده‌های مورد نیاز از طریق ابزار فیش‌برداری گردآوری شده و مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است. پس از بررسی و ارزیابی داده‌ها این نتیجه حاصل شد که ادعای انحصار طریقت در آثار مکتوب اقطاب و مشایخ طریقت گنابادیه به‌طور صریح نیامده است، اما برخی از مکتوبات آنان و نیز سیره عملی و مطالبی که برخی از اقطاب و مشایخ به مریدان خود تلقین کرده‌اند، مضمونی نزدیک به ادعای انحصار طریقت دارد؛ هرچند این مقدار از شواهد در انتساب این عقیده به طریقت گنابادیه کافی نیست. ادعای اسهله و اقرب الطرق بودن که از سوی برخی از عرفا و مشایخ صوفیه مطرح شده، غیر از ادعای انحصار قطبیت و طریقت است و به‌ظاهر، مراد اقطاب طریقت گنابادیه در برخی از عبارات، اقرب الطرق بودن این طریقت نسبت به دیگر طرق صوفیه باشد.

کلیدواژه‌ها: اقرب الطرق، انحصار قطبیت، انحصار طریقت، طریقت گنابادی.

۱. مقدمه

طریقه‌ها یا سلسله‌های صوفیه بازتاب و بروز اجتماعی بُعد تربیتی تصوف بوده و منشأ پیدایش آن ویژگی‌های نهفته در آموزه‌های این بُعد است. طریقه‌های نخستین تصوف گروه‌های کوچکی بودند. این گروه‌ها هم از جهت تعداد مرید و هم از جهت گستره جغرافیایی بسیار محدود بودند. به تدریج با افزایش روزافزون جمعیت پیروان و مریدان، گروه‌های کوچک صوفیان، به گروه‌هایی بزرگ‌تر تبدیل شدند. در قرن‌های بعدی، جاذبه و ویژگی‌هایی که در برخی از آداب و رسوم صوفیان، همچون سماع و اذکار جمعی و خرقه و... وجود داشت، در کنار عواملی دیگر همچون فشار دستگاه حکومتی و روحیه انزواطلبی برخی از اقشار آسیب‌دیده از جریان‌های اجتماعی و سیاسی و نیز میل به اباحه‌گری برخی از شریعت‌گريزان، توده مردم را به سوی خانقاه‌ها و زاویه‌های صوفیان روانه کرد و در نتیجه موجب رشد و رواج تصوف خانقاهی و شکل‌گیری نخستین سلسله‌ها و طریقت‌های صوفیه در اواسط سده ششم هجری قمری شد.

یکی از طریقت‌های مشهور در ادامه سلسله معروفیه که در همین دوران تجدید بنا شد، طریقت نعمت‌اللهیه است. سلسله گنابادی از مشهورترین انشعابات این طریقت به شمار می‌آید. از آنجا که سلسله گنابادی جزء سلاسل فعال و مشهور دوران معاصر بوده، بررسی عقاید و آداب و رسوم آنان ضروری به نظر می‌رسد. از جمله موضوعات درخور پژوهش در خصوص اعتقادات این سلسله، بررسی برخی از مضامین قریب به انحصار طریقت یا اقرب الطرق بودن در مکتوبات مربوط به این سلسله است. سؤال اصلی این نوشتار این است که آیا اقطاب و نویسندگان طریقت گنابادی این نسبت را پذیرفته و در نوشتار و گفتار خود بدان تصریح کرده‌اند یا خیر؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

تاکنون چند مقاله و چند کتاب درباره سلسله نعمت‌اللهیه گنابادی و عقاید و آداب و رسوم آنان نوشته شده است؛ از جمله مقالات «تاریخ و عقاید فرقه سلطان علیشاهی» (سلیمانی، ۱۳۹۷)، «تحلیلی انتقادی از فرقه نعمت‌اللهیه گنابادیه» (بیدختی

گنابادی، ۱۳۸۵)، «بررسی انتقادی اصالت طریقت نعمت‌اللہیہ ایران» (مزرئی، ۱۳۹۳)، «رویش و بینش صوفیہ گنابادی» (منجزی، ۱۳۸۶) و کتاب‌های گنابادیہ، تاریخ و عقاید (حسن‌بیگی، ۱۳۸۵) و سلسله گنابادیہ و مونسیہ، بررسی انتقادی تاریخ و افکار (مزرئی، ۱۳۹۵). اما صحت یا عدم صحت انتساب عقیدہ انحصار طریقت و اقرب الطرق بودن در این سلسله کہ از سوی برخی از نویسندگان مطرح شدہ، بررسی و نقد و ارزیابی نشدہ است.

نگارندہ نوشتار پیش رو را بہ منظور ارزیابی بہتر ادعای انحصار طریقت و اقرب الطرق بودن در چہار بخش سامان خواهد داد. در بخش نخست بہ طور اجمالی، سیر تاریخی سلسله گنابادی را گزارش خواهد کرد. بخش دوم بہ بررسی اعتقاد بہ انحصار طریق در این سلسله اختصاص خواهد یافت. در بخش سوم، منشأ اعتقاد بہ انحصار طریق در سلسله گنابادی تحلیل خواهد شد و در پایان در بخش چہارم، تفاوت انحصار طریقت و اقرب الطرق بودن بررسی خواهد شد.

۲. نگاهی بہ سیر تاریخی سلسله در اویش گنابادی

سلسله گنابادی از مشہورترین انشعابات طریقت نعمت‌اللہیہ است. طریقت نعمت‌اللہیہ در قرن ہشتم ہجری توسط شاہ نورالدین نعمت‌اللہ ولی کرمانی، از عرفا و متصوفہ نیمہ دوم قرن ہشتم و ثلث اول قرن نهم ہجری، تجدید بنا شد (شیرازی، ۱۳۸۲: ج ۳، ۱؛ فرزام، ۱۳۷۴: ۱۳). بزرگان و اقطاب این طریقت بر این باورند کہ طریقت آنان ادامہ سلسله معروفیہ است؛ ولی بدین جہت کہ شاہ نعمت‌اللہ ولی در دوران حیات خویش بار دیگر حقایق، فقر و عرفان را شکوفا کرد (تابندہ، علی، ۱۳۷۷: ۴۵) و همچنین در عصر او، تشیع این طریقت آشکار گردید و از صورت تقیہ خارج شد (آزمایش، ۱۳۸۱: ۱۲۴) و نیز مقام قطبیت از شیخ عبداللہ یافعی بہ شاہ نعمت‌اللہ ولی رسید (پازوکی، ۱۳۸۳: ۵۱)، در دوران قطبیت شاہ نعمت‌اللہ ولی، طریقت «معروفیہ» را «نعمت‌اللہیہ» خواندند (شیرازی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۳۰۶). اگرچہ بنیان‌گذار این طریقت بر مذهب اہل تسنن است، (فرزام، ۱۳۷۴: ۵۹۱-۵۹۸) برخی از پژوهشگران، بہ‌ویژہ بعضی از

نویسندگان و شرح حال‌نگاران نعمت‌اللهیه، این سلسله را طریقتی شیعی می‌دانند (آزمایش، ۱۳۸۰: ۴۷).

دوران شکل‌گیری و تثبیت پایه‌های طریقت نعمت‌اللهیه (حدود سال ۷۷۵ تا ۸۳۴ق) مصادف است با اوضاع آشفته دوره ملوک الطوائفی و دوران حکومت سه تن از امیران تیموری. بررسی‌های تاریخی حکایت از آن دارد که اوضاع نابسامان دوران ملوک الطوائفی، به‌ویژه در منطقه حکمرانی پادشاهان آل مظفر، ارادت‌ورزی امیر تیمور نسبت به زهاد و پیران سلسله فقر (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۰: ۷۹۴؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ج ۳، ۵۴۳)، وسعت مشرب عرفانی شاه نعمت‌الله و سعه صدر و تلاش پیگیر او در جذب مرید (فرزام، ۱۳۷۴: ۱۶۰-۱۶۴) از عوامل اصلی و مهم گرایش عامه مردم به سمت طریقت نعمت‌اللهیه و در نتیجه رواج و رونق این طریقت در نخستین سال‌های تأسیس آن است.

در یک نگاه کلان، تحولات تاریخی طریقت نعمت‌اللهیه را می‌توان به دو دوره کلی تقسیم کرد: دوره نخست از ادوار تاریخی این سلسله با قطبیت شاه نعمت‌الله ولی، بنیان‌گذار طریقت نعمت‌اللهیه آغاز و تا قطبیت رضا علیشاه دکنی، دوازدهمین قطب این سلسله به طول انجامید. یکی از حوادث بسیار مهم تاریخی این دوره، هجرت اقطاب سلسله نعمت‌اللهیه از ایران به هندوستان است. دوره دوم از ادوار تاریخی سلسله نعمت‌اللهیه نیز با ورود نمایندگان رضا علیشاه دکنی به ایران آغاز شد و تا دوران معاصر ادامه یافت. از جمله حوادث مهم تاریخی دوره دوم ایجاد چند انشعاب در این طریقت است.

سلسله گنابادی که به آن «طاووسیه» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۱۸۸؛ همو، ۱۳۶۱: ۲۶۴) و «سلطان علیشاهی» (آزمایش، ۱۳۸۱: ۱۲۳؛ تابنده، ۱۳۸۴: ۸۶) نیز می‌گویند، یکی از طریقت‌های فعال ایران در دوران معاصر است. سید مصطفی آزمایش یکی از نویسندگان سلسله گنابادی در مورد وجه نام‌گذاری این سلسله به گنابادی چنین می‌گوید: «حضرت سلطان علیشاه مانند شاه نعمت‌الله به این سلسله رونق تازه دادند و

آن را تجدید کردند و چون ایشان و جانشینانشان اهل گناباد بودند، لذا سلسله نعمت‌اللهیه به اعتبار افتخار و مباحثات به این بزرگان به نام آنان نیز خوانده می‌شود» (آزمایش، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

پس از وفات حاج محمدکاظم تنباکوفروش، ملقب به سعادت علیشاه، سلطان محمد گنابادی، معروف به سلطان علیشاه، سلسله گنابادی را در سال ۱۲۹۳ق تأسیس کرد. سلطان محمد بن دوست محمد بن نور محمد بن حاجی محمد بن حاجی محمد بن حاجی قاسم علی شورابی گنابادی، ملقب به لقب طریقتی «سلطان علیشاه» در شب سه‌شنبه ۲۸ ماه جمادی‌الاولی سال ۱۲۵۱ق در بیدخت شهر گناباد متولد شد. از سلطان محمد چند اثر مکتوب بر جای مانده که تفسیر بیان السعادة فی مقام العبادة، مجمع السعادات و ولایت‌نامه از مهم‌ترین آن‌هاست. سرانجام سلطان علیشاه پس از ۷۶ سال زندگی در سحرگاه ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ق در باغچه منزل خود توسط چند نفر، خفه و در بیدخت دفن شد (آزمایش، ۱۳۸۱: ۱۳۳-۱۳۴).

پس از درگذشت سلطان علیشاه، فرزندش ملا علی ملقب به لقب نور علیشاه ثانی و پس از او فرزندش حاج شیخ محمدحسن بیچاره بیدختی، ملقب به لقب طریقتی «صالح علیشاه» به مقام قطبیت این سلسله رسیدند. میرزا فضل‌الله سلطان حسین تابنده ملقب به لقب طریقتی «رضا علیشاه»، فرزند صالح علیشاه، چهارمین قطب و علی تابنده فرزند سلطان حسین، پنجمین قطب سلسله گنابادی بودند.

پس از علی تابنده، قطبیت این سلسله به دکتر نورعلی تابنده واگذار شد. نورعلی تابنده، فرزند سوم صالح علیشاه، در هفدهم ربیع‌الثانی ۱۳۴۶ق برابر با بیست‌ویکم مهر ۱۳۰۶ش در بیدخت گناباد به دنیا آمد. او تحصیلات مقدماتی را در بیدخت و تحصیلات تکمیلی و دانشگاهی را در تهران به پایان رساند و در سال ۱۳۳۶ش، مدرک دکترای حقوق قضایی را از دانشگاه پاریس اخذ کرد.

تابنده در سال ۱۳۳۱ش، توسط پدر خویش صالح علیشاه در زمره صوفیان گنابادی داخل شد. او در هجده شهریور ۱۳۷۱ش، مصادف با روز استقرار محبوب علیشاه بر

مسند قطیبت، مجاز به اقامه نماز جماعت شد. سپس در پانزدهم مهرماه همان سال، فرمان اجازه دستگیری و تلقین ذکر با لقب «مجدوب علی» برایش صادر و چند روز بعد، یعنی ۲۸ مهرماه، به مقام جانشینی محبوب علیشاه برگزیده شد. مجدوب علیشاه در دی ماه ۱۳۷۵ ش، پس از درگذشت برادرزاده خود محبوب علیشاه، به مقام قطیبت رسید (آزمایش، ۱۳۸۱: ۱۴۴-۱۵۴). سرانجام، تابنده پس از ۲۳ سال قطیبت، در سوم دی ماه ۱۳۹۸ ش، دار فانی را وداع گفت و در بیدخت گناباد به خاک سپرده شد. پس از مجدوب علیشاه امور این طریقت به سید علیرضا جذبی طباطبایی، ملقب به ثابت علیشاه واگذار شد و او هم‌اکنون قطب سلسله نعمت‌اللهی گنابادی است.

۳. انحصار طریق در سلسله دراویش گنابادی

پیش از بررسی انتساب موضوع «انحصار طریق» در سلسله گنابادی، شایسته است درباره معنای معتقدات صوفیان و تفاوت آن با آداب و رسوم خانقاهی، به اختصار سخن بگوییم. نخست باید دانست که مقصود از عقاید و آداب و رسوم خانقاهی، اموری است که پس از شکل‌گیری خانقاه‌های صوفیه به وجود آمده است؛ در توضیح باید گفت: پس از پیدایش نخستین مکاتب و گروه‌های جمعی صوفیان و تجمع گروهی از طالبان سیروسلوک به گرد پیران و مرشدان نام‌دار تصوف، برخی از عوامل درونی از جمله رفتار و گفتار مشایخ صوفیه و نیز برخی از عوامل بیرونی همچون فطرت معنویت‌گرایی بشر، موجب گرایش طالبان طریقت به سمت تصوف و پیران صوفیه شد. در نتیجه، مشایخ و بزرگان تصوف به احداث مکانی که برای سیروسلوک مناسب باشد، احساس نیاز کردند. بدین سان امور مربوط به تربیت سالکان و طالبان طریقت از کُنج سردابه‌ها و گوشه مساجد و دکان و خانه پیر و مرشد برچیده و به مکان‌های مخصوصی که بعدها خانقاه، دویره، رباط، تکیه و... نام گرفت، منتقل شد. آن ماری شیمل در این باره می‌گوید: «در زمانی که این طبقات و اصناف صوفیه به تدریج پدیدار می‌شدند، دیگر مرکز فعالیت‌های عرفانی را خانه شخصی و یا مغازه پیر و مرشد هر سلسله تشکیل نمی‌داد. برای مواجهه با تعداد روزافزون شاگردان و مریدان تازه‌وارد،

ساختار رسمی‌تر و منظم‌تری مورد نیاز بود. در بخش شرقی جهان اسلام، مراکز جدید معمولاً به نام خانقاه خوانده می‌شد» (شیمیل، ۱۳۷۷: ۳۸۶).

با شکل‌گیری نخستین سلسله‌ها و گسترش روزافزون طالبان طریقت، تصوف از حالت زهدورزی انفرادی خارج و به جریانی اجتماعی تبدیل شد. پرواضح است که تبدیل حالتی انفرادی به گروه یا جریان اجتماعی، عادتاً توابع و لوازمی به دنبال دارد. از جمله لوازم و توابع، مسئله اجتماعی شدن جریان تصوف، تأمین نیازهای معاش نومریدان و رسیدگی به امور تربیتی آنان بود. از این‌رو مشایخ تصوف به‌منظور رتق‌وافتق بهتر امور و رسیدگی به وضع معیشتی مریدان و همچنین بالا بردن سطح کیفی تربیت و پرورش تازه‌مریدان، دست به وضع مقررات و آداب‌ورسوم ویژه‌ای زدند که به «مستحسناات صوفیه» مشهور شد.

مقصود از مستحسناات صوفیه، آداب‌ورسومی بود که دلیل و برهانی از شرع مقدس بر آن اقامه نشده و مشایخ صوفیه با اجتهاد خود وضع کردند؛ هرچند در آغاز این آداب‌ورسوم با روح کلی عقل و شرع تناقض نداشت. از جمله صوفیانی که درباره‌ی چیستی مستحسناات صوفیه، بابی جداگانه گشوده و به تبیین فلسفه وضع آن پرداخته‌اند، عزالدین محمود کاشانی است. او در کتاب *مصباح الهدایه* درباره‌ی معنای استحسان و علت وضع آن چنین می‌نگارد: «مراد از استحسان، استحباب امری و اختیار رسمی است که متصوفه آن را به اجتهاد خود وضع کرده‌اند، از جهت صلاح حال طالبان، بی‌آنک دلیلی واضح و برهانی لایح از سنت بر آن شاهد بود. مانند الباس خرقه و بنای خانقاه و اجتماع از بهر سماع و نشستن در چله و غیر آن؛ هرچند آن اختیار از تشبث و تمسک به سنتی خالی نبود. و نظر ایشان در تقیید ظاهر مریدان و مسترشدان به مراعات آن رسوم و محافظت بر آداب آن همگی بر تحصیل اجتماع بواطن و منع آفات و حفظ اوقات و تأکید رابطه‌ی محبت و الفت ایشان مقصور، و تکلف و ریا و طلب شهرت و سمعت و امتیاز و اختصاص از دیگران در این قصد بل در جمله مقاصد از ایشان دور» (کاشانی، ۱۳۷۶: ۱۴۶).

کاشانی در پاسخ به کسانی که وضع این امور را نوظهور دانسته و هر نوظهوری را بدعت و هر بدعتی را حرام می‌شمارند، می‌گوید: «مراد از بدعت مذموم آن است که مزاحم سنتی بود. و اما هر بدعت که مزاحم و منافی سنتی نبود و متضمن مصلحتی باشد مذموم نبود بلکه محمود باشد. مانند قیام کردن به جهت داخل؛ چه این عادت در روزگار رسول علیه الصلوة و السلام سنت نبوده است تا حدی که پیش رسول علیه الصلوة و السلام و التحیة قیام نکرده‌اند و بعد از آن عادت‌ی مستمر گشته میان اهل اسلام و مراد ایشان از آن حصول استیناس و دفع استیحاخ بوده، و این معنی عین مصلحت است و مصلحت در شرع معتبر و متبع. و نیز تصنیف کتب و درس علوم مستنبطه در عهد رسالت سنت نبوده است و بعد از امتداد زمان علمای اسلام چندین کتب در علوم اسلامی تألیف کرده‌اند و بعضی علوم از خود استخراج و استنباط نموده. مانند اصول فقه و اصول کلام و مسائل اجتهادی در فقه. و هیچ شک نیست در آنک احداث و ابداع این علوم پسندیده است. چه حفظ سنت و علم احکام و استحکام قواعد دین اسلام بدان منوط و مربوط است. پس اگر هر بدعتی ضلالت بودی بایستی که احداث این امور همه ضلالت بودی. و چون حال چنین بود چرا نشاید که این طایفه نیز رسومی چند احداث کنند، و مرادشان از آن تزکیه نفوس طالبان و تصفیة قلوب راغبان طریق حقیقت و استجلاب انوار یقین و حفظ قواعد دین بود، بل که مستحب و مستحسن باشد» (همان: ۱۴۶-۱۴۷).

این امور مستحسن که ما آن را «آداب و رسوم خانقاهی» می‌نامیم، شامل دو بخش بود: ۱. آداب و رسوم مربوط به زندگی اجتماعی در خانقاه (مثل آداب تعامل حاضران با مسافران)؛ ۲. آداب و رسوم مربوط به سیروسلوک (مثل آداب سماع و ذکر جمعی). مقررات و آداب و رسوم مربوط به زندگی جمعی معمولاً تابع شرایط مکان و زمان بود و با توجه به این دو عامل متفاوت می‌شد. آداب و رسوم مربوط به برنامه‌های تربیتی نیز تابع مشایخ طریقت بود و هر شیخی با توجه به روش سلوکی خاص خودش، این برنامه‌ها را برگزار می‌کرد.

این آداب و رسوم در فرقه‌ها و سلسله‌های گوناگون، متفاوت بود. منشأ این تفاوت‌ها معمولاً اختلاف روش سلوکی پیران و مرشدان طریقت‌های گوناگون بود؛ هرچند فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی منطقه‌ای که خانقاه در آن قرار داشت نیز بی‌تأثیر نبود. همچنین هر شیخ و مرشدی افزون بر کیفیت انجام عمل سلوکی خاص، در اصل ضرورت آن عمل یا کیفیت انجام آن نیز دیدگاه مخصوص به خود داشت. مثلاً شیخی اصل انجام سماع را لازم و شیخی دیگر انکار می‌کرد. یا مرشد طریقتی با اصل قبول ذکر، در کیفیت انجام آن اختلاف دیدگاه داشت و مثلاً ذکر خفی را بر ذکر جلی ترجیح می‌داد و مرشدی دیگر ذکر جلی را بر خفی. یا پیری به سیروسلوک در سفر معتقد بود، و پیری دیگر به گوشه‌نشینی در خانقاه.

بنابراین منظور از عقاید سلسله، معتقدات مربوط به سیروسلوک و منظور از آداب و رسوم خانقاهی، کیفیت انجام آن اعتقاد خاص یا آداب زندگی در خانقاه است. برای نمونه قبول یا انکار سماع جزء عقاید و نحوه انجام آن جزء آداب و رسوم سلسله‌های صوفیه به شمار می‌آید. البته برخی از صاحبان سلاسل، عقاید مربوط به مذهب خاص را نیز جزء عقاید سلسله قلمداد می‌کنند. مثلاً سلسله گنابادیه که از طریقت‌های شیعی تصوف به شمار می‌آیند، حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) معصوم و جانشین بلافصل پیامبر (ص) دانسته و سلسله نقشبندیه که گرایش به مذهب تسنن دارند، آن حضرت را خلیفه چهارم می‌دانند.

سلسله گنابادیه که یکی از سلسله‌های تصوف است نیز همچون دیگر سلاسل صوفیه اعتقادات و آداب و رسوم مخصوص به خود دارد. از جمله اعتقادات این سلسله موضوع قطیعت، بیعت، فکر، عُشریه و... است. بررسی تمامی این اعتقادات و آداب و رسومی چون تشریف به فقر، دیگ جوش، مصافحه فقری یا صفا کردن، بلند کردن شارب در این مجال به درازا خواهد کشید.

آنچه در این نوشتار در صدد نقد و بررسی آن هستیم، یکی از معتقدات سلوکی منسوب به سلسله گنابادیه یعنی اعتقاد به «انحصار طریقت» است. انحصار طریقت

اعتقاد ویژه‌ای است که شاید در هیچ سلسله و فرقه‌ای عرفانی نظیر نداشته باشد. انحصار طریق بدین معناست که قرار گرفتن در صراط مستقیم منحصر در پیروی از عقاید و آداب و رسوم این سلسله است.

از جمله شواهدی که در انتساب اعتقاد به انحصار طریقت در این سلسله ذکر شده، ظاهر عبارات برخی از اقطاب این سلسله است؛ هرچند که هیچ‌یک از اقطاب سلسله گنابادیه بر انحصار طریق سلوک در این سلسله تصریح نکرده‌اند. برای نمونه در اجازه‌نامه صالح علیشاه به کیوان قزوینی عبارتی ذکر شده که از آن بوی انحصار طریقت در این سلسله به مشام می‌رسد: «پوشیده‌نماند که چون بعد از ارتحال مولانا الاعظم و سیدنا الاجل والد جسمانی و روحانی، آقای حاج ملا علی گنابادی، نور علیشاه، بر حسب وصایت و نص متکفل خدمات فقرا و هدایت بندگان است و جز اتصال به فقیر به صراط المستقیم، راهی نیست...» (جذبی، ۱۳۸۵: ۱۶).

افزون بر متن بالا که در مکتوبات این سلسله به ثبت رسیده و ظهور در انحصار طریق سلوکی در این سلسله دارد، سیره عملی برخی از بزرگان و مشایخ این طریقت در برخورد با کسانی که خارج از این سلسله هستند نیز می‌تواند از شواهد اعتقاد به انحصار طریقت در این سلسله باشد.

از جمله این شواهد، موضوع مصافحه فقری است. «مصافحه» مصدر باب مفاعله از ماده «صفح» و در لغت به معنای دست در دست گذاشتن است؛ همان گونه که به هنگام سلام و دیدار، معمول و متعارف است (بستانی، ۱۳۷۵: ۵۴۵). اما مصافحه که در اصطلاح صوفیان گنابادی «صفا» نیز نامیده می‌شود، به صورت غیر متعارف انجام می‌شود و آداب و قوانین خاصی دارد. صفا یا مصافحه در اصطلاح صوفیان گنابادی عبارت است از: دست دادن دو عضو سلسله به گونه‌ای خاص به همراه بوسیدن دستان یکدیگر. از جمله قوانین مصافحه فقری این است که فقط با اعضای داخل در سلسله صورت می‌پذیرد (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۱۷۴) و با غیر اعضای سلسله روا نیست. صالح علیشاه که یکی از اقطاب این سلسله است در این باره می‌گوید: «... در مصافحه به

طریق خودتان چون علم به صحت اتصال باید باشد با دیگران روا نیست» (گنابادی، ۱۳۷۶: ۷۹). هرچند دست دادن به صورت متعارف با افراد خارج از سلسله، خواه عضو سلسله‌ای دیگر باشند یا اصلاً عضو هیچ‌یک از سلاسل صوفیه نباشند، جایز بوده و اشکالی ندارد.

سلطان حسین تابنده، از اقطاب سلسله گنابادیه در توجیه رسم مصافحه فقری به برخی از روایات تمسک جسته و این نوع مصافحه را از دیگر انواع متعارف آن، به احادیث و اخبار نزدیک‌تر می‌داند (تابنده، ۱۳۷۷: ۱۱۲-۱۱۴) ولی این پرسش به ذهن می‌آید که اگر این نوع دست دادن مورد تأیید روایات است، چرا فقط آن را برای اعضای داخل در سلسله تجویز می‌کنند و با افراد خارج از سلسله به صورت معمولی مصافحه می‌کنند؟ از این مطلب، مضمونی قریب به اعتقاد به انحصار طریقت برداشت می‌شود؛ البته ممکن است گفته شود این اعتقاد در دیگر انشعابات طریقت نعمت‌اللهیه نیز وجود دارد و نمی‌توان آن را دلیلی بر انتساب اعتقاد به انحصار طریقت در سلسله گنابادیه دانست.

از دیگر مواردی که مؤید اعتقاد به انحصار طریقت در این سلسله می‌باشد، یکی از اغسال پنج‌گانه ورود به سلسله گنابادی یعنی «غسل اسلام» است. به‌ظاهر، منظور از غسل اسلام در آداب تشریف به فقر در سلسله گنابادی این است که اسلام پیشین طالب طریقت چون با بیعت ولی (یعنی قطب) همراه نبوده، بی‌اثر و غیرواقعی است؛ لذا او باید قبل از بیعت با قطب، مسلمان واقعی شود. با وجود این، سلطان حسین تابنده در رساله رفع شبهات، مراد از اسلام را تسلیم شدن در برابر امر الهی دانسته و در توجیه این اشکال می‌گوید: «مراد از اسلام در این مورد تسلیم شدن امر الهی است که چون شخص تصمیم و عزم دارد خود را نسبت به اوامر شریعت مقدسه تسلیم و مطیع محض نماید، به این نیت غسلی انجام می‌دهد... بنابراین اگر بعد از بلوغ هم غسلی به این نیت (نیت اسلام) انجام دهد، در حقیقت قضای آن موقع و کاری پسندیده است و البته منظور این نیست که قبلاً اسلام نداشته تا مورد ایراد گردد و این مانند سایر اغسال

است که به جا می‌آورد. و این هم بدعت نیست (همان: ۲۷-۲۹).

وی پس از توجیه اشکال مذکور با بیانی متزلزل، انجام غسل اسلام را که از نگاه آنان امری ضروری و لازم است، با احیای سنت‌های حسنه در جامعه قیاس می‌کند و می‌گوید: «و اگر این امور را بخواهیم مورد ایراد و اعتراض قرار داده و بدعت بگوییم، در بین خود مخالفین فقر و عرفان نیز این قبیل امور زیاد است که آن را جزء دین قرار داده‌اند؛ مانند ستاد برگزاری دعای کمیل و امثال آن» (همان: ۳۰).

از این رو با قبول این توجیه، انتساب اعتقاد به انحصار طریقت در سلسله گنابادیه، با این مؤید و شاهد صحیح نیست.

از جمله شواهد دیگر در اعتقاد به انحصار طریق در سلسله گنابادیه، سخن یکی از مریدان نزدیک سلطان محمد گنابادی یعنی کیوان قزوینی است که پس از سال‌ها پیروی از افکار سلطان محمد و پسرش نورعلی، از سلسله گنابادیه جدا شد و برخی از آموزه‌ها و آداب و رسوم این طریقت را نقد و بررسی کرده است. کیوان قزوینی در کتاب *رازگشا* به مسئله انحصار طریق در این سلسله تصریح می‌کند. در بند پایانی از این نوشتار سخن کیوان را نقل خواهیم کرد.

۴. انحصار قطبیت منشأ اعتقاد به انحصار طریقت

به ظاهر، آنچه موجب انتساب عقیده انحصار طریق به سلسله گنابادیه شده، نگاه خاص و ویژه آنان به موضوع قطبیت است. پیش از بررسی منشأ این نظریه، برای مشخص شدن جایگاه قطب در طریقت گنابادیه، سلسله‌مراتب باطنی این طریقت به اجمال بررسی می‌شود.

در طریقه‌های صوفیه دوره نخستین، به جهت محدود بودن فعالیت آن‌ها در منطقه‌ای خاص و کم‌رنگ بودن آداب و رسوم و مستحسنان خانقاهی، معمولاً جز شیخ و مرید منصب دیگری وجود نداشت. اما در گذر زمان با توسعه دامنه تصوف و شکل‌گیری سلاسل صوفیه و وضع آداب و رسوم خانقاهی، اقطاب و مشایخ صوفیه وظیفه‌ای بر دوش کهنه‌مریدان قرار می‌دادند تا در تربیت و پرورش نومریدان خلیلی

ایجاد نشود. این وظایف با توجه به سابقه درویشی و حالات روحی کهنه‌میریدان، متفاوت بود و در نتیجه موجب به وجود آمدن رده‌ها و مراتب گوناگونی در طریقت‌ها شد. در طریقت گنابادیه نیز به دلیل وسعت دامنه فعالیت آن‌ها، این نوع رده‌بندی وجود دارد. در این طریقت، اعضا به لحاظ پیمودن مراتب سلوک و سیر باطنی به پنج دسته تقسیم می‌شوند. این پنج دسته به ترتیب پایین به بالا عبارت‌اند از: ۱. فقرا یا میریدان؛ ۲. مأذونین؛ ۳. مشایخ؛ ۴. شیخ المشایخ یا خلیفه؛ ۵. قطب.

مقصود از فقرا، میریدان آقا و خانمی هستند که به فقر مشرف شده اما هنوز مراحل سلوکی را به پایان نرسانده‌اند. این افراد بیشترین جمعیت سلسله را تشکیل می‌دهند و در مرتبه زیرین هرم سلسله جای می‌گیرند.

مقصود از مأذونین افرادی هستند که مرتبه‌ای از مراتب تزکیه نفس و سلوک الی الله را طی کرده و از طرف قطب، مأذون در امور جزئی دینی و عرفانی مانند اخذ نذریه، فطریه و سایر وجوه شرعی، اجازه امام جماعت، انعقاد مجلس نیاز، انجام استخاره، تعلیم ذکر لسانی و ذکر حیات و اجازه اخذ بیعت ولوی می‌شوند. اهمیت این اذن در سلسله گنابادیه بسیار مهم است؛ زیرا باعث می‌شود که کسی بدون حصول شرایط لازم به اموری در طریقت که واجد شرایط آن نیست، نپردازد (تابنده، علی، ۱۳۷۷: ۷۸۲-۷۸۳).

منظور از مأذون در نماز (مجاز نماز)، درویش با سابقه‌ای است که از طرف قطب، به‌عنوان امام جماعت مجالس فقری انتخاب می‌شود. در صورتی که شیخ یا مأذون در نماز، در جلسات فقری حضور نداشته باشند، هیچ‌یک از افراد نباید به‌عنوان امام نماز جماعت برپا کنند. تعداد این مأذونین با توجه به گستره جغرافیایی فعالیت سلسله مختلف است؛ برای نمونه شمار مأذونین رضا علیشاه، پنجمین قطب سلسله گنابادیه، به بیش از چهل نفر می‌رسد (همان: ۷۸۴-۷۸۸).

سومین مرتبه از سلسله مراتب طریقت گنابادیه مخصوص مشایخ است که در جایگاهی بالاتر از مأذونین قرار دارند. مشایخ افرادی هستند که پس از مشاهده آثار،

صلاحیت ارشاد و تکمیل سالکان در ایشان، از طرف قطب، مأمور به دستگیری و ارشاد سالکان می‌شوند. در سلسله گنابادی مسئولیت اداره خانقاه‌ها در شهرها و مناطق مختلف، به مشایخ سپرده می‌شود. مدرسی چهاردهی درباره جایگاه و وظایف دو دسته اخیر چنین می‌نگارد: «در سلسله طاووسیه، اولین اجازه، استخاره است که صوفیة پیروان این طریق به کسی که اجازه استخاره دارد، مراجعه می‌کنند و مرحله دوم، اجازه نماز است که در جلسات فقری که برپا می‌گردد، در غیاب شیخ مجاز به اقامه نماز جماعت خواهد بود و در صورتی که طالبی بسیار مشتاق جهت ورود به تصوف بوده و امکان دسترسی به شیخ ارشاد نباشد، کسی که حق امامت نماز را دارد به طالب، ذکر یونسیه را تعلیم می‌دهد، اما تشریفات ورود به فقر را طالب اجرا نمی‌کند. فقط باید با وضو باشد. در مرحله سوم پیر طریقت است که کلیه اعمال تشریف به فقر را دستور انجام می‌دهد، اما به نام قطب دستگیری می‌کند» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۲۹۶).

در سلسله مراتب طریقت گنابادی، مرتبه چهارم مرتبه شیخ المشایخی یا جانشینی است. در طریقت‌های تصوف، هر قطبی در زمان حیاتش به صورت شفاهی یا کتبی برای خود جانشینی انتخاب می‌کند تا پس از او، امور تربیتی سالکان طریقت را عهده‌دار شود. البته در سلسله گنابادی به سبب اعتقاد به «نص صریح»، مسئله تعیین شیخ المشایخ و خلیفه، آن‌هم به صورت کتبی و منصوص، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نکته قابل توجه اینکه هرچند بزرگان این سلسله تعیین جانشین قطب را امری الهی می‌دانند (نک: هیئت امنای کتابخانه امیر سلیمانی، ۱۳۶۷: ۴۱۳)، این مسئله تا قطبیت نورعلی تابنده، ملقب به لقب طریقتی «مجدوب علیشاه»، به صورت موروثی درآمده بود و پس از او با قطبیت سید علیرضا جذبی متفی شده است.

آخرین مرتبه از مراتب باطنی سلسله گنابادیه، مرتبه قطبیت است. به اعتقاد بزرگان سلسله گنابادیه، قطب در هر زمانی یکی بیش نیست (مدرسی چهاردهی، ۱۳۶۱: ۵۰-۵۱)؛ از این رو قطب در سلسله گنابادیه در رأس طریقت قرار می‌گیرد.

پس از مشخص شدن جایگاه صوری قطب در ساختار طریقت گنابادیه، نوبت به بررسی جایگاه معنوی قطب و حیطة اختیارات وی در این سلسله می‌رسد. بر اساس اعتقادات گنابادیه، تعدد قطب در زمان واحد جایز نبوده و صحیح نیست. بنابراین اگر دو یا چند نفر در زمان واحد مدعی قطبیت شوند، فقط ادعای قطبیت یکی از آنان صادق خواهد بود. به‌ظاهر، این ادعا برگرفته از معتقدات خاص شیعه درباره ائمه معصومین (ع) باشد. اقطاب طریقت گنابادیه نیز که شیعه هستند، برخی از ویژگی‌های مقام امامت را برای اقطاب خود ثابت کرده‌اند. البته آنان برای فرار از اتهام شباهت اقطاب به امامان معصوم، مسئله ولایت شمسی و قمری را مطرح کرده و جایگاه اقطاب خود را در ظل جایگاه امامان معصوم قرار داده‌اند، اما چنان‌که در ادامه مقاله به‌زودی اشاره خواهیم کرد، برخی از مشایخ و مریدان در مقام عمل جایگاهی در حد امام معصوم برای اقطاب خود قائل شده‌اند. این نگاه خاص به موضوع قطبیت، نگاهی ویژه است که ما از آن به «انحصار قطبیت» تعبیر می‌کنیم.

منظور از انحصار قطبیت این است که در زمان مشخص فقط فردی واحد منسب قطبیت را عهده‌دار است و تعدد اقطاب جایز نیست. این اعتقاد ریشه در نگاه خاص بزرگان سلسله گنابادیه به مسئله ولایت اقطاب و نحوه تعیین جانشین قطب دارد. ولایت در اصطلاح صوفیان گنابادی عبارت است از: «بیعت خاصه ولویه یا صورت ملکوتی ولی که با این بیعت در دل بایع داخل می‌شود. این صورت ملکوتی داخل در دل بایع که ایمان نیز خوانده می‌شود، پیوند شجره الهیه است که بر شجره تلخ وجود انسان زده شده و میوه تلخ او را شیرین می‌کند.» (گنابادی، ۱۳۸۰: ۱۳-۱۴). به نظر آنان، ولایت در این معنا از امور قالبی است نه امور باطنی، و از طریق بیعت کردن با شیخ مأذون حاصل می‌شود.

چنان‌که گفتیم بزرگان گنابادیه ولایت را به دو قسم، یعنی ولایت کلیه شمسیه و ولایت جزئیه قمریه تقسیم می‌کنند. منظور از ولایت شمسیه ولایت کسانی است که همچون خورشید نورشان از خود و بالذات است. این قسم از ولایت که بالاترین مرتبه

ولایت و قرب به حق بوده، مخصوص اهل بیت(ع) و در زمان حاضر، امام مهدی(عج) است. مقصود از ولایت قمریه، ولایت اولیای جزء است که همچون ماه نور ولایت خویش را از خورشید می‌گیرند و ولایتشان بالعرض است نه بالذات، مانند ولایت اقطاب (تابنده، ۱۳۸۴: ۲۴۲-۲۴۳؛ تابنده، علی، ۱۳۷۷: ۱۴-۱۵). آنان معتقدند که رشته اتصال اقطابشان سلسله‌وار به جنید بغدادی می‌رسد و جنید از سوی امام زمان(عج) مأذون به ارشاد طالبان سلوک بوده است (آزمایش، ۱۳۸۱: ۸-۹؛ پریشان‌زاده، ۱۳۷۷: ۵۷، ۵۹ و ۷۰).

میردان سلسله گنابادیه، با توجه به ولایت جزئیة اقطاب، اعتقادات خاصی به آنان داشته و مراتب و مدارج بالایی شبیه آنچه برای اهل بیت(ع) ثابت است، برای اقطابشان قائل هستند. محمد مدنی، مشهور به ناشر الاسلام گنابادی که از نزدیک شاهد گفتار و اعمال اقطاب گنابادی بوده و سال‌ها در صف اول مبارزه با صوفیان گنابادی قرار داشته، به نقل از مرحوم کربلایی ذبیحی که ساکن منطقه خیبری بود، در باب عقیده میردان سلسله گنابادی درباره اقطابشان این‌گونه می‌نگارد: «فراموش نمی‌کنم که هر وقت قافله زوار از روستای خیبری برای زیارت امام رضا(ع) عازم مشهد می‌شدند، محمدحسین بهلول که از ارادتمندان خانقاه بود، رسماً اعتراض کرده و می‌گفت: چرا امام زنده در بیدخت را رها کرده و به زیات امام مرده می‌روید» (مدنی، ۱۳۷۶: ۱۷۸).

البته باید در نظر داشت که بازگشت این اعتقاد میردان به اقطاب، به کیفیت تلقی و توصیف برخی از اقطاب از جایگاه خودشان برمی‌گشت. محمد مدنی در این باره می‌گوید: «مرحوم کربلایی محمد ذبیحی نقل کرد که وقتی مرا با تهدید به بیدخت برده و گفتند: باید صوفی شوی، ... به نور علیشاه گفتم: اکنون باید چه عقیده‌ای درباره شما داشته باشم؟ گفت: سنگ آسیاب را دیده‌ای؟ یک آهنی وسط آن قرار دارد که سنگ گرد آن می‌چرخد. آن آهن را قطب می‌نامند. و همان‌طور که اگر آن آهن نباشد، آسیاب خراب می‌شود، اگر من نیز نباشم دنیا خراب می‌گردد» (همان، ۱۳۷۷-۱۳۷۸).

پرواضح است در نقل مذکور، عقیده‌ای که نور علیشاه گنابادی درباره قطب دارد، از

ویژگی‌های امام معصوم است، نه سلطان علیشاه یا نور علیشاه گنابادی و...؛ از این رو با داشتن این عقیده، اقطاب، نوعی ولایت مستقل برای خویش قائل‌اند، نه ولایت جزئیة قمریه که در طول ولایت کلیه شمسیه ائمه اطهار(ع) است.

از دیگر اعتقادات سلسله گنابادیه، که با موضوع انحصار قطبیت ارتباط داشته و می‌توان آن را نیز منشأ اعتقاد به انحصار طریق قلمداد کرد، مسئله اذن و اجازه شیخ فعلی از شیخ پیشین است. به باور بزرگان سلسله گنابادی، زمانی می‌توان ولایت جزئیة قطبی را پذیرفت که رشته اتصال او، بی‌واسطه یا باواسطه، به صورت سلسله‌وار و منصوص، خواه شفاهی یا کتبی، به امام زمانش برسد. مسئله اجازه شیخ پیشین که از راه «نص صریح» و در صورت نبودن آن از طریق «اثر صحیح» به دست می‌آید، در بین اقطاب و مشایخ گنابادیه اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به طوری که آنان اصالت و صحت سلسله و طریقت را منوط به وجود آن می‌دانند. علی‌تابنده درباره ضرورت و اهمیت اذن و اجازه قطب پیشین که سلسله‌وار به امام معصوم(ع) متصل می‌شود، می‌گوید: «برای اینکه میان عارف یا شیخ طریقت حقیقی با مدعی ارشاد فرق نهاده شود، بزرگان تصوف به مسئله رشته اجازه راهنما و اتصالش به ائمه اطهار(ع) که مهم‌ترین ملاک تشخیص صحت دعوی اوست، اهمیت خاصی داده‌اند و می‌گویند: بدون اذن باواسطه یا بی‌واسطه شیخ راهنما به ائمه اطهار(ع) اگرچه آن شیخ، زاهد زمانه باشد، دعوی‌اش باطل است» (تابنده، علی، ۱۳۷۷: ۲۵-۲۶).

به نظر او، یگانه ملاک صلاحیت قطب همین نص و اجازه مسلسل او به ائمه معصومین(ع) است؛ از این رو صوفیان، برای اشاره به گروه‌ها و فرق تصوف از کلمه «سلسله» استفاده می‌کنند. به دلیل اهمیت سلسله‌سند یا کرسی‌نامه، بزرگان صوفیه معمولاً در کتب خویش، سلسله اجازه خودشان را نقل و ثبت می‌کردند. محبوب علیشاه در ادامه در مورد دو اصطلاح رایج در سلسله گنابادیه، یعنی «نص صریح» و «اثر صحیح» و اهمیت آن دو چنین می‌نگارد: «مسئله اذن شیخ لاحق از شیخ سابق و اتصال آن به وسائط صحیح غیرمخدوش که از آن به "نص صریح" تعبیر کرده‌اند، بسیار

مهم است. چه بسا سلسله‌ای از یکی از ائمه اطهار(ع) به واسطه شیخی از مشایخ مأذون ایشان جاری بوده، ولی بعداً در اثر عدم اتصال صحیح منقطع گشته، لیکن بدون اجازه درست مدتی دوام یافته بدون آنکه با رشته اصلی متصل بوده باشد؛ از این رو ملاک ثانوی را در تشخیص عارف مجاز در امر هدایت، "اثر صحیح" ذکر کرده‌اند. ... بنا بر آنچه گذشت، یا شخص به بصیرت قلبیه و اثر صحیح متوجه می‌گردد و راهنمای الهی را تشخیص می‌دهد و یا اینکه گوش به نص سابقین که صاحب‌دل و بصیر بوده‌اند، می‌دهد» (همان: ۲۶).

به نظر می‌رسد که سرچشمه عقیده به نص صریح یا اثر صحیح را باید در کلمات سلطان محمد گنابادی، مجدد طریقت نعمت‌اللهیه گنابادیه، جست‌وجو کرد. او در کتاب ولایت‌نامه پس از بحث مفصل در باب حقیقت ولایت و انواع آن، در این باره می‌گوید: «چون عمده براهین بر شیخوخیت و اخذ طریقت و پیروی کردن و صحت آن نص صریح بود، تمام اهتمام مشایخ و اتباع به حفظ همین نص بود؛ اگرچه اثر صحیح چون مقام تحقیق است و برتر است، از مقام تقلید در دلالت کافی‌تر است از نص صریح، لکن شخص سالک، تا اول به مقام تقلید و انقیاد نیاید، از برای او اثر صحیح که مقام تحقیق است در اغلب حاصل نشود» (گنابادی، ۱۳۸۰: ۲۴۰ و ۲۵۵).

پس از سلطان محمد، فرزندش ملا علی نیز در رساله صالحیه سخنان وی را در باب ضرورت اجازه و نص صریح تکرار می‌کند (نک: گنابادی، ۱۳۴۶: ۲۲۷) و «نشستن در مناصب الهیه بدون اجازه» را شقاوت و اضلال و ضلالت می‌داند (همان: ۳۴۶). پس از این دو، صالح علی‌شاه، فرزند ملا علی نیز نص سابق را روش صحیح تعیین خلیفه الهی دانسته است (جذبی، ۱۳۸۱: ۲۲) و در زمان غیبت، یگانه مدرک قطبیت را اجازه و نص متصل به معصوم قلمداد می‌کند (همو، ۱۳۸۵: ۱۸۹). همچنین فرزند صالح علی‌شاه، جناب سلطان حسین تابنده، نیز دخالت در امور دینی بدون اذن و اجازه روا ندانسته (تابنده، ۱۳۸۴: ۸۱) و می‌گوید: «در زمان غیبت حضرت حجت بن الحسن(عج) نیز کسانی هستند که اجازه آن‌ها مضبوطاً به امام می‌رسد... و البته وجود

اجازه و اتصال آن به امام (ع) شرط است» (همان: ۷۲). البته نه تنها اقطاب بلکه مریدان آنان نیز بر ضرورت نص صریح و اجازه متصل تأکید ورزیده‌اند (نک: جذبی، ۱۳۸۱: ۳۰۰-۳۰۱) و از آن بالاتر، برخی از مریدان افزون بر ادعای ضرورت اجازه، اصل آن را از ارکان مذهب شیعه و تصوف دانسته‌اند (پریشان‌زاده، ۱۳۷۷: ۶۹، ۷۲ و ۱۶۴).

بر این اساس، اقطاب و بزرگان سلسله گنابادیه و پیروان آنان تعیین‌کننده جانشین پس از خود را امری الهی و به اشاره غیبی می‌دانند (تابنده، علی، ۱۳۷۷: ۲۵-۲۶). در کتاب *یادنامه صالح*، جناب صالح علیشاه در پاسخ به این سؤال که جانشین قطب چگونه انتخاب می‌شود، می‌گوید: «این قسمت، ارثی نیست؛ ولی اتفاقاً اجازه من از پدر و جد رسیده. ... تعیین با خداست و انتخاب محض میل خود نیست، بلکه به الهام خدایی است. ... همان طور که به دل شما الهام آمد که بدینجا بیایید، به ایشان نیز الهام شد؛ منتهی دل صافی و غیرصافی است. فرق بسیار است» (هیئت‌امنای کتابخانه امیر سلیمانی، ۱۳۶۷: ۴۱۳).

البته برخی از بزرگان طریقت نعمت‌اللهیه، داشتن اذن و اجازه از شیخ پیشین را شرط قطبیت نمی‌دانند؛ برای نمونه، مؤسس طریقت صفی علیشاهیه (یکی از انشعابات سلسله نعمت‌اللهیه)، یعنی حاج میرزا حسن صفی، در قسمتی از نامه‌ای که در جواب آقا محمدتقی محلاتی نوشته، کرسی نامه طریقتی را بی‌اعتبار می‌خواند و می‌گوید: «مرشد طریقت باید از عهده اثبات سلسله برآید که یثاً بید می‌رسد تا به امام، چه سند دارد؟» (همایونی، بی‌تا: ۱۲۶). از این رو نویسنده فرقه کوثریه (یکی دیگر از انشعابات سلسله نعمت‌اللهیه)، در کتاب *تاریخ سلسله‌های نعمت‌اللهیه در ایران*، پس از اشاره به انقطاع سلسله نعمت‌اللهیه ایران، از سلسله اصلی نعمت‌اللهیه در دکن، پس از معصوم علیشاه دکنی، می‌گوید: «وحدت قطبیت که بعداً روی آن زیاد تکیه شده است، در آن موقع (زمان معصوم علیشاه دکنی)، مورد گفت‌وگو نبوده است» (همان: ۲۱-۲۲)، بلکه نهایت مطلبی که برخی از مشایخ و سلاسل صوفیه ادعا کرده‌اند، بحث اقرب الطرق یا

نزدیک‌ترین و آسان‌ترین راه رسیدن به خداست که اصل مطلب، فارغ از اینکه ادعای شخص یا سلسله مدعی صحیح باشد یا خیر، مطلب صحیح و قابل پذیرشی بوده است و نگارنده در بند پایانی، به بررسی آن خواهد پرداخت.

تأکید بسیار شدید اقطاب طریقت گنابادی بر موضوع انحصار قطب و نیز الهی دانستن منصب قطبیت و غاصب خواندن مرشدانی که بدون اذن و اجازه شیخ پیشین بر مسند قطبیت تکیه زده‌اند، موجب شده است که برخی از اقطاب و مشایخ و مریدان این فرقه، در نوشتار و گفتار و سیره عملی، به نحوی برخورد کنند که بوی انحصار طریق سلوکی در سلسله گنابادیه استشمام شود؛ هرچند که انتساب این عقیده به اقطاب طریقت گنابادی با این شواهد ثابت نمی‌شود.

طرفه آنکه با وجود تأکید فراوان اقطاب سلسله گنابادیه بر ضرورت اجازه و نص صریح، رشته اتصال آنان به مشایخ قبلی، با چشم‌پوشی از اشکالاتی که بر اجازه سلطان علیشاه از سعادت علیشاه وارد است، دست‌کم در دو برهه زمانی قطع می‌شود: یکی اتصال معصوم علیشاه و نور علیشاه و حسین علیشاه اصفهانی به قطب سلسله نعمت‌اللهیه در دکن، یعنی رضا علیشاه دکنی و دیگر اتصال زین‌العابدین شیروانی به مجذوب علیشاه کبودر آهنگی، که منجر به شکل‌گیری نخستین انشعاب در این طریقت گردید. این مطلب موجب شده است تا اقطاب و نویسندگان سلسله گنابادیه به تکاپو افتاده و در اتصال اقطاب خود به مشایخ قبلی تلاش فراوانی مبذول دارند؛ تلاشی که با توجه به اسناد و مدارک تاریخی بی‌حاصل و بی‌نتیجه بوده است.

۵. اقرب الطرق یا انحصار طریقت؟

اعتقاد به انحصار طریقت، اگر با این شواهد اثبات شود، ادعای نادری است که به‌ظاهر، هیچ‌یک از سلاسل صوفیه تاکنون مطرح نکرده‌اند. اما نظریه اقرب الطرق بودن، تا حدودی قابل توجیه است و عرفای شیعه همچون علامه طباطبایی و علامه تهرانی و بعضی از مشایخ سلاسل صوفیه، همچون سلسله نقشبندیه و سلسله شاذلیه، ادعای اسهل و اقرب الطرق بودن شیوه سلوکی را مطرح کرده‌اند؛ برای نمونه علامه طباطبایی

در برخی از رسائل خود درباره معرفت نفس که مبنای روش سلوکی او و مشایخش است، می‌گوید: «خلاصه اینکه، طریقه معرفت نفس، طریقی رساننده به این غایت و هدف (معرفت الله) است و این طریقه اقرب الطرق است و بس. و آن با انقطاع از غیر خدا و توجه به حق به واسطه اشتغال به معرفت نفس حاصل می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۵۰؛ همو، ۱۴۲۸ق: ۲۵۰).

علامه طهرانی، شاگرد علامه طباطبایی، نیز طریق امامت را اقرب الطرق می‌خواند و می‌گوید: «نزدیک‌ترین راه‌ها و کوتاه‌ترین آن‌ها و سریع‌ترینش، صراط امام (ع) است» (طهرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۸، ۳۲). همچنین نویسنده کتاب *المکتوبات* که یکی از کتب مهم سلسله نقشبندیه است، درباره شیوه سلوکی این سلسله و اقرب الطرق بودن آن چنین می‌نگارد: «بدان که مشایخ طریقت نقشبندیه، ابتدای سیر را از عالم امر قرار داده‌اند و مسافت عالم خلق را در ضمن آن می‌پیمایند، برخلاف مشایخ سایر طرق صوفیه که ابتدای سیر را از عالم خلق و سپس عالم امر قرار داده و به مقام جذب می‌رسند. از این رو طریقت نقشبندیه، نسبت به دیگر طرق صوفیه اقرب الطرق است» (فاروقی سرهندیو المنزلوی، بی تا: ج ۱، ۱۸۱).

زروق فاسی، نویسنده کتاب *قواعد التصوف*، نیز مدعی اقرب الطرق بودن سلسله شاذلیه بوده و چنین نوشته: «نزدیک‌ترین طرق به جاده سلوک و دورترین آن‌ها از ادعا و آسان‌ترین آن‌ها در سلوک، طریقت شاذلیه است» (زروق فاسی، ۱۴۲۶ق: ۵۸-۵۹). اما چنان‌که گفتیم، ادعای انحصار طریقت فقط به برخی از اقطاب سلسله گنابادیه نسبت داده شده و با اعتقاد عرفای بزرگ که قائل به تعدد سبل و طریق سلوک، حتی به قدر نفوس خلائق هستند، تطابق و هم‌خوانی نداشته و باطل است. کیوان قزوینی درباره اعتقاد به انحصار طریقت در سلسله گنابادیه می‌گوید: «قول به لزوم و وحدت قطب در روی کره کم است. و من غیر از حاج ملا سلطان قائل به این قول ندیدم. و غیر او همه سلسله‌ها شیعه و سنی صریحاً یا اشارتاً جایز می‌دانند تعدد را بلکه لازم می‌دانند، تا هدایت عموم یابد» (قزوینی، ۱۳۷۶: ۱۶۲).

به نظر نگارنده، ادعای انحصار طریقت اگر با تفسیری که تاکنون بیان داشتیم، مورد نظر باشد، ادعای نادر و باطلی بوده است و با سنت و شیوه سلوکی عرفای متقدم هم خوانی ندارد، اما اگر آن‌گونه که کیوان قزوینی نقل کرده، ادعا شده باشد، نه تنها به سیره عرفای متقدم و متأخر، بلکه با عقاید حقه مذهب شیعه نیز در تعارض است. کیوان قزوینی که پس از سال‌ها پیروی از افکار سلطان محمد و پسرش نورعلی، از این سلسله جدا شد و برخی از آداب و عقاید این سلسله را مورد انتقاد قرار داد، در پاسخ به این سؤال که آیا حاج ملا سلطان، از اول، به همه، صریحاً ادعای لزوم وحدت قطب و انحصار به خودش را می‌گفت یا نه، پاسخ می‌دهد: خیر. اما در پاسخ به پرسش بیست و دوم کتاب *رازگشا* که «آیا شما به همین جواب پیش‌قدمان که او تنها نایب امام زمان است، قانع شدید»، می‌گوید:

نه. ما قانع نبودیم و به خود می‌پیچیدیم. تا آنکه رو سخت کرده از خودش پرسیدیم، به نام دیگران که مردم از ما می‌پرسند که ما از شما پرسیم: آیا غیر مریدان شما کسی به بهشت می‌رود یا نه؟ و مراد ما نه همه کس است، بلکه آن‌ها که توحید کامل و اعمال صالحه دارند و به علمای خودشان تقلید و ارادت می‌ورزند و به زیارت قبور ائمه و حج می‌روند و زکات و خمس می‌دهند، همان قدر است که شما را نمی‌شناسند و یا انکار دارند و به یک قطب دیگری مربوطاند و ذکر و فکر تصوف را هم دارند. و بعضی شما را هم منکر نیستند و شما را هم قطبی می‌دانند صحیح برای مریدان خودتان، نه برای آن‌ها. و انحصار به شما را معتقد نیستند، آیا حال و مقال آن‌ها چه خواهد شد؟ جواب داد: هر که باشد به هر دین و به هر عمل، بدون انحصار ارادت به من، روی بهشت نخواهد دید؛ اگر چه به همه انبیا و ائمه معتقد باشد و همه واجبات را ادا کند؛ خواه به اجتهاد خودش و خواه تقلید. و خواه ازهد زمانه و تارک دنیا باشد. آنگاه ما لزوم محال و عسر و حرج را گفتیم، ... پس جواب داد: کسانی که نام مرا شنیده‌اند و نیامده‌اند معذور نیستند و کافرنند. ... و کسانی که نشنیده‌اند معذورند؛ اما مانند اهل زمان فترت و جاهلیت. و عمدۀ مطلب آن است که اتمام حجت خدا بر همه بشر وقت مرگ است که دم مرگ همه بشر به هر نقطه، من به بالین همه حاضر می‌شوم، خواه شنیده باشد نام مرا، خواه نه، و

بعد از حضور از جانب خدا به او معرفی می‌شوم، پس نیکو مرا می‌شناسد و حال اختیار به او داده می‌شود که مرا بپذیرد یا رد کند، و همین ایمان و کفر اوست. ... بیشتر مردم دم مرگ مرا می‌پذیرند و با ایمان می‌میرند. و در عالم برزخ عمل به دستور من می‌کنند و کامل می‌شوند (قزوینی، ۱۳۷۶: ۱۶۴-۱۶۵).

به‌روشنی پیداست که ادعاهای مطرح‌شده از طرف سلطان محمد، مانند ادعای اتمام حجت خدا با انسان‌ها قبل از مرگ و... نه تنها انحصار قطبیت و طریقت، بلکه جایگاه امامت را برای او ثابت می‌کند؛ حال آنکه آنان خود را نماینده امام زمان (عج) و ولایت خود را از نوع ولایت قمریه قلمداد می‌کنند. لیکن از آنجا که سخنان کیوان قزوینی پس از جدایی از این طریقت بیان‌شده قابل اعتنا نیست، با این شواهد و مؤیدات، انتساب عقیده انحصار طریقت به سلسله گنابادیه صحیح نیست.

۶. نتیجه‌گیری

۱. هرچند ادعای انحصار طریقت، در آثار مکتوب اقطاب و مشایخ طریقت گنابادیه به‌طور صریح نیامده است، از برخی مکتوبات آنان و نیز سیره عملی و مطالبی که به مریدان تلقین کرده‌اند، بوی انحصار طریقت استشمام می‌شود؛ هرچند این مقدار از شواهد در انتساب این عقیده به طریقت گنابادیه کافی نیست.

۲. ظاهراً کسانی که اعتقاد به انحصار طریقت را به اقطاب طریقت گنابادیه نسبت داده‌اند، منشأ این اعتقاد را انحصار قطبیت در زمان واحد و نیز اعتقاد به الهی بودن منصب قطبیت دانسته‌اند؛ حال آنکه اعتقاد به قطب واحد در زمان واحد و الهی بودن منصب قطبیت، مخصوص این طریقت نیست و نمی‌توان آن را منشأ انتساب اعتقاد به انحصار قطبیت در این طریقت به‌شمار آورد.

۳. ادعای اسهل و اقرب الطرق بودن که از سوی برخی از عرفا و مشایخ صوفیه مطرح شده، غیر از ادعای انحصار قطبیت و طریقت است. این ادعا، ادعایی نادر و منحصر به فرد است و با عقاید سلوکی مشایخ متقدم و متأخر که قائل به تعدد سُبُل هستند، تعارض دارد و هیچ‌یک از اقطاب و مشایخ طریقت‌های تصوف به انحصار طریقت تصریح نکرده‌اند.

۴. ادعای انحصار طریقت به گونه‌ای که کیوان قزوینی نقل کرده، نه تنها با عقاید سلوکی مشایخ عرفان و تصوف، بلکه با عقاید حقه مذهب شیعه نیز در تعارض است؛ حال آنکه اقطاب طریقت گنابادی شیعه هستند و خود را نماینده امام زمان (عج) در امور باطنی و طریقتی می‌دانند و ولایت خود را از نوع ولایت قمریه قلمداد می‌کنند. افزون بر اینکه سخنان کیوان قزوینی از آن جهت که پس از جدایی از این طریقت بیان شده‌اند، قابل اعتنا نیست.

منابع

۱. آزمایش، سید مصطفی (۱۳۸۱)، *درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللهیه در دوران اخیر*، چ ۱، تهران: انتشارات حقیقت.
۲. — (۱۳۸۰)، *مجموعه مقالات عرفان ایران*، تهران: انتشارات حقیقت.
۳. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۹۰)، *تاریخ کامل ایران (بعد از اسلام)*، چ ۳، تهران: فرهنگ رسا.
۴. بستانی، فؤاد افرام (۱۳۷۵)، *فرهنگ ابجدی*، چ ۳، تهران: نشر اسلامی.
۵. بیدختی گنابادی، حسن علی (۱۳۸۵)، «تحلیلی انتقادی از فرقه نعمت‌اللهیه گنابادیه»، *نشریه کتاب نقد*، شماره ۳۹، ۱۳۷-۱۶۴.
۶. پازوکی، شهرام (۱۳۸۳)، *مجموعه مقالات درباره شاه سید نعمت‌الله ولی*، تهران: انتشارات حقیقت.
۷. پریشان‌زاده، ابوالحسن پروین (۱۳۷۷)، *گشایش راز (پاسخ به کتاب رازگشای کیوان قزوینی)*، چ ۱، تهران: انتشارات حقیقت.
۸. تابنده، علی (۱۳۷۷)، *خورشید تابنده*، چ ۲، تهران: انتشارات حقیقت.
۹. تابنده، سلطان حسین (۱۳۸۴)، *تابنده علم و عرفان*، چ ۱، تهران: انتشارات حقیقت.
۱۰. — (۱۳۷۷)، *رساله رفع شبهات*، چ ۵، تهران: انتشارات حقیقت.
۱۱. جذبی، سید هبة‌الله (۱۳۸۱)، *رساله باب ولایت و راه هدایت*، چ ۴، تهران: انتشارات حقیقت.
۱۲. — (۱۳۸۵)، *نامه‌های صالح*، چ ۲، بی‌جا: انتشارات دانش امروز.
۱۳. حسن‌بیگی، علی (۱۳۸۵)، *گنابادیه، تاریخ و عقاید*، قم: نشر سبط النبوی.
۱۴. خواندمیر، میر غیاث‌الدین (۱۳۳۳)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر*، تهران: نشر کتابخانه خیام.
۱۵. زروق فاسی، ابوعباس احمد بن احمد (۱۴۲۶)، *قواعد التصوف*، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۶. سلیمانی، علی (۱۳۹۷)، «تاریخ و عقاید فرقه سلطان علیشاهی»، نشریه مبلغان، شماره ۲۲۶، ۱۰۴-۹۷.
۱۷. شیرازی، محمد معصوم (۱۳۸۲)، طرائق الحقائق، به کوشش محمدجعفر محبوب، چ ۲، تهران: انتشارات سنایی.
۱۸. شیمل، آن ماری (۱۳۷۷)، ابعاد عرفان اسلامی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چ ۳، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلام.
۱۹. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۰)، رساله الولاية، قم: مؤسسه اهل البيت.
۲۰. _____ (۱۴۲۸ق)، الانسان والعقيدة، قم: باقیات.
۲۱. طهرانی، سید محمدحسین (۱۴۱۶ق)، معرفة المعاد، بیروت: دار المحجة البيضاء.
۲۲. فاروقی سرهندي، احمد و المنزلوی، محمدمراد (بی تا)، مکتوبات (سرهندي)، قاهره: مکتبه النيل.
۲۳. فرزام، حمید (۱۳۷۴)، تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت‌الله ولی، چ ۱، تهران: سروش.
۲۴. قزوینی، کیوان (۱۳۷۶)، رازگشا، بی جا: بی نا.
۲۵. کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۷۶)، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، مقدمه و تصحیح جلال‌الدین همایی، چ ۵، تهران: نشر هما.
۲۶. گنابادی، سلطان محمد (۱۳۸۰)، ولایت‌نامه، چ ۱، تهران: انتشارات حقیقت.
۲۷. گنابادی، ملا علی (۱۳۴۶)، رساله صالحیه، چ ۲، تهران: دانشگاه تهران.
۲۸. گنابادی، محمدحسن (۱۳۷۶)، پند صالح، چ ۷، تهران: انتشارات حقیقت.
۲۹. مدرسی چهاردهی، نورالدین (۱۳۸۲)، سلسله‌های صوفیه ایران، چ ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۰. مدرسی چهاردهی، نورالدین (۱۳۶۱)، سیری در تصوف، چ ۲، تهران: کتابفروشی اشراقی.
۳۱. مدنی، محمد (۱۳۷۶)، در خانقاه بیدخت چه می‌گذرد؟، چ ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۲. مزرنی، رسول (۱۳۹۳)، «بررسی انتقادی اصالت طریقت نعمت‌اللهیه ایران»، نشریه انوار معرفت، شماره ۸، ۱۹-۳۴.
۳۳. _____ (۱۳۹۵)، سلسله گنابادیه و مونسیه، بررسی انتقادی تاریخ و افکار، قم: رهپویان اندیشه.
۳۴. منجزی، علی اصغر (۱۳۸۶)، «رویش و بینش صوفیه گنابادی»، نشریه انسان پژوهی دینی، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۵۷-۱۹۰.

۳۵. همایونی، مسعود (بی تا)، *تاریخ سلسله‌های طریقت نعمت‌اللهیه در ایران*، بی جا: انتشارات مکتب عرفان ایران.

۳۶. هیئت امنای کتابخانه حسینیه امیر سلیمانی (۱۳۶۷)، *یادنامه صالح*، تهران: انتشارات کتابخانه حسینیه امیر سلیمانی.

